

خود شناسی (جلسه ۲۸ - دوره هجدهم)

اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين المعصومين سيما بقيه الله في الارضين و لعنت الله على اعدائهم اجمعين من الآن الى قيام يوم الدين
اللهم ارنا الحق حق حتى ناتبه و ارنا الباطل باطل حتى ناجتنبه و اجعلنا من الذين عرفوا انفسهم

مسأله ای سؤال شد در مورد این که آیا ما در ظهور امام زمان منشأ اثر هستیم یا نیستیم. و ما می توانیم تأثیر داشته باشیم؟ یا تعجیل کنیم در ظهور حضرت؟ و شخص ما، هر یک از ما به شخصه کاره ای هست در این عالم؟ که تأثیر گذار باشد در حوادثی که در این عالم در رابطه با ظهور امام زمان اتفاق می افتد، یا نه کاره ای نیست. عرض کردیم که آن چه که ما وظیفه داریم، وظیفه این است که تلاش کنیم. تدبیر کنیم. اما تقدیر دست خداست. «أَلْعَبْدُ يُدَبِّرُ و اللهُ يَقْدِرُ» ما تدبیر می کنیم، و تلاش می کنیم در جهت تحقق بخشیدن به آن چه که تدبیر کردیم، اما این که نهایتاً آن چه را که ما تدبیر کردیم به نتیجه برسد یا به نتیجه نرسد دست خداست. یعنی گاهی تدبیر ما و تلاش ما و حرکت ما بدون نقش است، بدون تأثیر است، آن حادثه ای که بخواهد اتفاق بیافتد، اتفاق می افتد و این تلاش ما بی فایده است. گاهی این تلاش ما در رابطه با آن نتیجه ای که در نظر گرفتیم تأثیر منفی دارد. یعنی موجب می شود که مثلاً عقب بیافتد، گاهی تأثیر مثبت دارد، موجب می شود که جلو بیافتد. تمام این ها خارج از اختیار ماست، خارج از قدرت ماست. ما نیستیم که تعیین می کنیم که این تدبیر ما به نتیجه برسد یا نرسد. تأثیر مثبت داشته باشد یا تأثیر منفی. تأثیر گذار باشد یا تأثیر گذار نباشد. این که کدام حادثه اراده ای ما، اختیار ما، انتخاب ما، تلاش ما، در آن تأثیر گذار هست یا نیست، مثبت است یا منفی است این دست ما نیست. خدای متعال است که خودش تعیین کرده، خودش تقدیر فرموده. بنابراین مسأله ظهور امام زمان وصل به شخص ما نیست. ما یک وظیفه ای داریم. وظیفه ای هم که داریم مربوط به خودمان می شود، موجب رشد و تکامل و سعادت ما می شود. ما وظیفه مان را عمل می کنیم و بهشت سعادت را برای خودمان می خریم، می خواهد این عملی که ما انجام می دهیم تأثیر مثبت داشته باشد یا تأثیر منفی داشته باشد. چه شما در جهت تحقق بخشیدن به ظهور تلاش کنی، چه در جهت مقابل و مخالفش تلاش کنی، آن که باید اتفاق بیافتد اتفاق می افتد. عرض کردیم که این عالم عالمی است که دست خداست، و دنیا به تعبیر دیگر دست خداست. کسانی که سرد و گرم روزگار را چشیده اند، این ها هستند که می فهمند دنیا دست خداست. دست ما نیست. حضرت علی (ع) فرمود که «عَرَفْتُ اللهُ بِفَسْخِ الْأَزَائِمِ و نَقْضِ الْهَمَمِ» خدا را من از راه این که تصمیمی گرفتم فسخ شد، نقض شد، همتی کردم، اراده ای کردم، فسخ شد، از آن جا فهمیدم قدرت دیگری در کار است و خدایی بر این عالم حاکم است که این حکومت دست من نیست. حاکم این حکومت دیگری است. من نیستم. «عَرَفْتُ اللهُ بِفَسْخِ الْأَزَائِمِ و نَقْضِ الْهَمَمِ» پس آن چه را که ما فکر می کنیم که موجب می شود مثلاً ظهور نزدیک بشود، یا موجب می شود که ظهور تأخیر بیافتد، یک چیزهایی مثلاً فرض کنید فکر می کردیم قبل از این که انقلاب شود فکر می کردیم اگر انقلاب بشود دیگر همه چیز درست می شود، یک عده این طور فکر می کردند، که از نظر مادی دیگر همه چیز تکمیل می شود، از نظر معنوی تمام انسان ها رو به رشد و تعالی و تکامل و معرفت و دین داری و نماز و روزه و حجاب و همه چیز، جامعه مملو از معنویات می شود. این برداشتی بود که قبل از انقلاب داشتیم، که گفتیم اگر انقلاب کنیم، همه ی این مشکلاتی که در جامعه آن موقع وجود داشت به خاطر وجود آن حکومت بود، اگر آن حاکم و آن حکومت برود دیگر همه چیز درست می شود. چقدر پول نفت توسط شاه هدر می رفت. تمام باج داده می شد به امریکا. بعد حساب می کردیم می گفتیم این همه پول نفت، این ها اگر به این ها داده نشود تمام منشأ اثر است دیگر، می آید در داخل خرج می شود، یا فرض کنید از نظر معنوی خوب شاه که مثل روحانیت دلسوز برای اسلام نبود، او دلش به حال خودش هم نمی سوخت، اگر روحانیت بیاید سر کار مسلماً نتیجه یک چیز خوبی از کار در می آید، این ها چیزهایی بود که قبلاً فکر می کردیم، تدبیر، این را می گوییم تدبیر. «أَلْعَبْدُ يُدَبِّرُ» وظیفه ی عبد این است که تدبیر کند. یک عده ی دیگر تدبیر می کردند که نه، صلاح نیست انقلاب کنیم. آن ها هم مجتهد بودند، آن ها هم عالم دینی بودند، مرجع تقلید بودند، گفتند نه، صلاح نیست انقلاب کنیم. آن ها هم تدبیر داشتند، می گفتیم چرا، آن ها هم دلیل می آوردند، بحث می کردند، آن ها هم حرف داشتند، ما نمی توانیم بگوییم که این ها تأثیر گذار بودند در ظهور آقا، یا آن ها تأثیر گذار بودند در ظهور. نظر این ها تأثیر گذار است یا نظر آن ها تأثیر گذار است. این ها یک وظیفه ای داشتند، به وظیفه شان عمل کردند، تشخیصشان این بود که باید انقلاب کنند و حکومتی به نام اسلام تشکیل دهند و کار به این جا برسد که رسیده. آن ها هم تشخیصشان این بود که نه، نباید حکومتی تشکیل شود. هم کدام به وظیفه شان عمل کردند. خدا هم دارد به وظیفه خودش عمل می کند. این است که می گوییم کار دست خداست. این حوادثی که در همین انقلاب ما پیش آمد هیچ کس فکرش را نمی کرد تا این جا به این شکل. از همان اولش که این انقلاب پیروز شد کسی فکرش را نمی کرد که این طوری شود. تا الان که هر مرحله به هر شکلی، که الان بیست و چند سال است به همین شکل این ها هستند و همان اوایل فکر می کردند دیگر نمی تواند ادامه بدهد به آن، گفتند آخر یک آخوند می خواهد

بباید حکومت کند با نعلین، تا ببايد نعلینش را پایش کند و لُخ کند ببايد، این چطوری می خواهد حکومت کند. آمد به حکومت هم رسید، بیست و شش سال است الان دارد حکومت می کند. ما خبر نداریم از نتیجه. نتیجه دست خداست. حکومت بکنیم خدا کارش را بلد است و کار خودش را می کند، حکومت نکنیم باز او کار خودش را می کند. دین خدا را یاری نکنی، خدا کار خودش را می کند، خدا که دینش را یاری می کند. دین خدا را یاری کنی باز هم خدا کار خودش را می کند. یعنی شما خودت را یاری می کنی. شما به فکر خودت باش. «یا ایها الذین آمنوا علیکم انفسکم» شما به فکر خودتان باشید آن وقت ببینید که خدا چطور به فکر شما هست. شما به وظیفه خودت خوب عمل کن، خدا خوب بلد است به وظیفه اش عمل کند. شما نمی خواهد برای خدا خط و نشان بکشی و برای خدا تعیین وظیفه و تکلیف کنی، بگویی این طوری که من می گویم باید امام زمان ظهور کند، این راهی را که من ترسیم می کنم راهی است که باید خدا طبق این عمل کند، نه، شما وظیفه ات را انجام بده شما بهشتی هستی، شما با قصد قربت، با نیت خالص کارت را انجام بده، خدا خودش بلد است خدایی کند. شما نمی خواهد خدایی کنی. خیلی از حوادثی که اتفاق می افتد و اتفاق افتاده ما خیال کرده ایم ظهور آقا را عقب انداخته. وقتی به بعضی روایات مراجعه می کنیم، می بینیم که این روایات این اتفاقاتی را که افتاده این ها را مقدمه ی ظهور می داند. ما نمی خواستیم، ما تلاش می کردیم، سعی می کردیم که نشود، وظیفه مان هم این بوده، نه این که وظیفه مان این نبوده، وظیفه ی ما این بوده که این کارها را انجام دهیم، ولی این کارهایی که ما کردیم هیچ کدام به نتیجه نرسید. نتیجه عکس داد. ولی وقتی به روایات مراجعه می کنی می بینی آن نتیجه عکس باید می شد و خوب بود، و آن است که مقدمه ظهور است. با این که ما از نظر فقهی و تکلیف ظاهریمان تشخیصمان این بود که نه، نباید این کارها بشود. مثلاً فرض کنید که نسبت به ظهور امام زمان یکی از مقدمات ظهور این است که عقول مردم رشد کند. و در حقیقت آن اصلی ترین مقدمه ظهور همین است. تمام بحث های دیگر، مطالب دیگر همه به این جا بر می گردد که مردم چون آمادگی و استعداد تحمل امام معصوم را در بین خودشان نداشتند، یک عده که به عنوان دشمن، یک عده هم که به عنوان دوست بودند، این ها دوستان نادان بودند، نه دوستان عاقل و فهمیده، به راحتی فریب می خوردند. که عین این معنا در روایتی از خود امام زمان وارد شده که به حضرت در زمان غیبت صغری یا غیبت کبری حالا الان شک کردم، عرض کردند که آن کسانی که ارتباط داشتند که از حضرت پرسید که چرا جایشان را به ما نمی گویند، ما از دوستان آن ها هستیم، ما از علاقه مندان به ایشان هستیم چرا جایشان را به ما نمی گویند که ما دیدنشان برویم، فرض کنید که زیارت ایشان برویم، حضرت در جواب فرمودند که اگر من جایم را به شما بگویم شما هم از روی دلسوزی جای من را به رفیقت می گویی، رفیقت هم به رفیقتش می گوید، کار می رسد به آن جایی که آخرش می آیند مرا می گیرند و می برند و می کشند. یعنی شما هنوز به آن حد از زیرکی و فهمیدگی و دانایی و ذهن و تنبیه نرسیده ای. همان که در دعای امروز ماه مبارک رمضان خوانیدم، روز سوم. «اللهم ارزقنی فیه الذهن و التنبیه و باعدنی فیه من سفاهة و تنویه» از ناهمی، از نادانی، از سفاهت، خدایا ما را دور کن، این دعایی است که امروز خواندیم. این دعا مقدمه ی ظهور حضرت است. اگر رسیدیم به جایی که به زیرکی، به دانایی رسیدیم، این جا نمی فرماید خدایا به ما علم بده، علم غیر از عقل است، غیر از فهمیدگی است، خیلی ها هستند که علم دارند، این جا نمی فرماید که خدایا به ما محبت بده، علاقه بده، عشق بده، شور بده، این جا می فرماید شعور بده. خدایا ما را از بی شعوری دور کن. این یک نکته ای است. حالا شما بروید سراغ کسانی که کار علمی می کنند و بگویند به این ها که عقل با علم فرق دارد، از خدا عقل بخواهید. این قدر علم نخواهید. چقدر کسانی که علم داشتند و دارند اما عقل ندارند. فرق بین عقل و علم را در گذشته عرض کرده ایم. اگر به عقل رسیدیم یعنی همه ی مردم، اکثریت مردم به عقل رسیدند، که دیگر بتوانند امام زمانشان را واقعاً یاری کنند نه ظاهراً، دوستان دانا باشند نه دوستان نادان. دشمن دانا بلندت می کند/ بر زمینت می زند نادان دوست. دانایی ببین چقدر مهم است که می فرماید که دشمن دانا بلندت می کند. یعنی دشمن دانا موجب بالا رفتن تو می شود. یعنی آن دشمن دانا بهتر از دوست نادان است. فلذا تمام ائمه دلشان خون بود از دوستان نادان. همین کسانی که به عنوان اصحاب حضرت بودند، همین ها کسانی هستند که ما وقتی که روایات را نگاه می کنیم می بینیم امام صادق مثلاً می فرماید که «لَوَدِدْتُ أَنَّ أَصْحَابِي ضَرَبَتْ رُؤُوسَهُمْ بِسَيَافٍ حَتَّى يَتَفَقَّهُوا» دوست دارم، «وَدِدْتُ» غیر از «أَحَبَبْتُ» است، «وَدِدْتُ» دوست دارم یعنی یک دوست داشتنی که از ته دل دوست دارم، یعنی جگرم حال می آید، «لَوَدِدْتُ أَنَّ أَصْحَابِي» که همین هایی که اصحاب من هستند، با تازیانه بر سر این ها بزنم «لَوَدِدْتُ أَنَّ أَصْحَابِي ضَرَبَتْ رُؤُوسَهُمْ بِسَيَافٍ حَتَّى يَتَفَقَّهُوا» این قدر بزنم تا فهم پیدا کنند، این روایت در اصول کافی است. امام زمان هم فرمودند که تأیید کرده این کتاب را. همین یک روایتش هم که تأیید کرده باشد برای ما بس است. امام می فرماید که همین هایی که اصحاب من هستند، همراهان من، نفهم، نادان، بی شعور، نمی فهمند کجا باید تقیه کنند، نمی فهمند کجا نباید تقیه کنند، نمی دانند چه اسراری را باید بگویند چه اسراری را نباید بگویند، چه چیزی سر است و چه چیزی سر نیست، به چه کسی اعتماد کنند، با چه کسی نشست و برخاست کنند، چه کسانی را به عنوان دوست انتخاب کنند، نمی فهمند. فلذا حضرت می فرماید که وقتی من با تازیانه به سر این ها می زنم جگرم خنک می شود. ببینید چقدر از نفهمی می کشیدند. معمولاً اولیای خدا همین طور بودند، چه ائمه، چه سایر اولیای خدا، که از نفهمی و از نادانی مردم. در روایت دیگر هست که حضرت امام باقر می فرماید که

قلوب شما با ماست، اما شمشیرهای شما علیه ماست. یعنی قلبتان درست است، حسن انتخاب دارید، آدم های خوبی هستید، ارق دینی دارید، به ما علاقه دارید، ولایت به معنای محبت دارید، اما وقتی می خواهید از ما تبعیت بکنید به جای تبعیت شمشیر می کشید به روی ما، شمشیرهایتان علیه ماست، یعنی دوستی شما دوستی خاله خرسه است. دوست ما هستی، نه این که نیستی، این کسانی که از محبت اهل بیت دم می زنند، خیلی خوب است محبت اما به شرطی که در کنارش عقل و فهم و شعور باشد. و آلا حضرت می فرماید که دل های شما با ماست اما شمشیرهای شما علیه ماست. چرا؟ چون نمی فهمید. آن کسی که با خرس رفاقت کرد، در جنگل گرفت خوابید، گفت من می خوابم از من مراقبت کن، خاطرش هم جمع بود که کسی زورش به خرس نمی رسد، خرس خیلی زورش زیاد است، امام زمان خرس نمی خواهد، که زورش زیاد باشد، کیلویی نیست، کمی نیست، کیفی است، فهم می خواهد، شعور می خواهد، چقدر شعور داری، این که چقدر احساس داری به درد خودت می خورد، چقدر از این احساس استفاده کرده ای و کسب معرفت و فهم و شعور کرده ای. که امام زمانت را بشناسی. وظایف و تکالیف خودت را در قبال امام زمانت بفهمی. این خرس مراقبت کرد از این مرد، این خوابید، دید یک مگس می آید می نشیند روی صورت این، و این بیدار می شود الان، این را رد کرد دید نه، این مگس سمج است، می آید دوباره می نشیند، بالاخره این خرس عصبانی شد یک سنگ بزرگی را برداشت گفت هر کاری می کنم این نمی رود، فکر کرد باید یک چیز بزرگی بزند رویش تا این برود، این سنگ را برداشت و این مگس که نشست نوک دماغ این مرد، محکم کوبید روی مگس. اگر من بیاورم نشانه ها و اسنادی را این جا بخوانم برای شما، کسانی که بر اساس دوستی با این انقلاب چه سنگ های بزرگی را برداشته اند و محکم کوبیده اند روی دماغ این انقلاب، روی مغز این انقلاب، روی مغز سران و مسئولین این انقلاب، از روی دوستی. او نمی خواهد بزند، او می خواهد مگس را بزند، نمی فهمد. واقعاً هم مگس را زد. فلذا حضرت می فرماید قلوب شما با ماست اما شمشیرهای شما علیه ماست. این غیر از آن حدیثی است که در مورد امام حسین است که امام حسین فرمود که مردی از کوفه آمد و سؤال کرد جریان چیست، آن مرد گفت آن چه که من دیدم در کوفه این بود که دل ها با شما اما شمشیرها علیه شما. این غیر از آن است. این مربوط به امام زمان است. فلذا ما مکلف هستیم که عاقل شویم. و گاهی فکر می کنیم که نه، راهش این نیست، راهش این است که مثلاً مردم ارق دینیشان زیاد باشد. خوب دقت کنید. احساسات دینیشان زیاد باشد. دعای کمیلشان شب های جمعه ترک نشود. دعای ندبه شان صبح های جمعه ترک نشود. نماز شبشان ترک نشود. روزه های مستحب، در ایام خاص تمام این مستحبات، تمام واجبات، این ها همه رعایت شود، امام زمان ظهور می کند. گاهی وارونه است. اگر ما فرض کنیم دو دسته هستند، دو فرد را در نظر می گیریم، یکی از این ها تمام واجبات را عمل می کند، تمام مستحبات را رعایت می کند، مکروهات، محرمات، همه را رعایت می کند، اما نفهم است، شعور دینی ندارد، خیلی هم ارق دینی دارد، قیافه اش هم قیافه ی مذهبی است، مرتب هم نماز می خواند، اما در کنارش یک کس دیگر آن کارهایی که او می کند نمی کند اما دنبال فهم و معرفت و شعور است، یک موقع هست یک کسی دنبال فهم و معرفت و شعور هست محرمات هم ترک می کند، واجبات هم عمل می کند، توانست مستحبات هم انجام می دهد، مکروهات هم ترک می کند، همه این ها را هم انجام می دهد، این که دیگر خیلی عالی است، نه، حالا شما فرض کنید که ما بین دو دسته گیر کرده ایم که یک دسته دنبال نماز خواندن و زیاد نماز خواندن و زیاد روزه گرفتن و این کارها و دعا خواندن و قرآن خواندن و این کارها هستند، یک عده دنبال فهمیدن و علم و معرفت و خود شناسی و خداشناسی و این ها هستند، امام شناسی، دشمن شناسی؛ ولی این ها دنبال معرفت نیستند، آن ها هم دنبال نماز و روزه و این ها نیستند، این طوری فرض کنید. نه این ها دنبال معرفت هستند نه آن ها دنبال عمل. شما باشید کدام این ها را ترجیح می دهید؟ کدام این ها را تحویل می گیرید؟ اگر به شما بگویند که شما دوست داری جز کدام یک از این ها باشی؟ فرض کن یکی از این ها هم بیشتر نمی توانی باشی، یا این باید باشی یا آن، راه سوم ندارد، هم فهم هم عمل نمی شود. یا فهم یا عمل. دنبال فهم می روی یا عمل؟ عین این جریان در مورد رسول خدا (ص) اتفاق افتاد، حضرت وارد مسجد شد یک عده مشغول نماز و عبادت، یک عده مشغول تحصیل علم و کسب معرفت، حضرت یک نگاهی به این دو دسته کرد رفت در کنار آن هایی نشست که مشغول تحصیل علم و معرفت بودند، چقدر روایت داریم، «تَفَكَّرُ سَاعَةً» یک لحظه تفکر «أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ سَبْعِينَ سَنَةً» هفتاد سال نماز و روزه، حج، یک لحظه تفکر برابر با همه ی آن ها است، افضل است، برتر است، پس امام زمان چرا منتظر است؟ چرا ظهور نمی کند؟ دارد می گردد ببیند چه موقع ما فهم پیدا می کنیم، شعور پیدا می کنیم، چون اگر فهم و شعور آمد آن موقع دین یعنی احکام دین، عمل به دین هم به دنبال آن می آید، «مَنْ كَانَ عَاقِلًا كَانَ لَهْوٍ دِينَ وَمَنْ كَانَ لَهْوً دِينَ دَخَلَ الْجَنَّةَ» کسی که دین دارد داخل می شود در بهشت. حالا اگر امر جامعه ی ما دایر شد بین ظاهر یا باطن. گاهی برای این که مردم به باطن برسند احتیاج دارد که از ظاهر دست بردارند. داریم می رسیم به آن بحثی که محل بحث امشب ما بود. گاهی لازم است که از ظاهر دست بردارند. این ظاهر حجاب می شود. این عمل ولو عمل خوب، عبادت، حجاب می شود. اسمش را می گذاریم عبادت ولی حقیقتش عبادت نیست، عبادتی که از روی معرفت نباشد این عبادت شیطان است، نه عبادت رحمان. از امام رضا (ع) روایت داریم که «لَيْسَ لِلْعِبَادَةِ بِكَثْرَةِ الصِّيَامِ وَالصَّلَاةِ» عبادت زیاد روزه گرفتن و زیاد نماز خواندن نیست، «بَلِ الْعِبَادَةُ لِكَسْبِ تَفَكُّرٍ فِي أَمْرِ اللَّهِ» عبادت این است. «أَكْثَرُ عِبَادَاتِ أَبِي ذَرٍّ التَّفَكُّرُ» در روایت

داریم بیشترین عبادت اِبی ذر فکر کردن بوده. یعنی می نشستند فکر می کرده تازه اِبی ذر، اگر راجع به سلمان بگویند می شود «تمام عبادات السَّلمان التَّفکر» فقط فکر می کرد. یعنی این طور نبوده که وقتی عمل می کند از فکر کردن باز بماند، در مورد اِبی ذر دارد «أكثر عبادات اِبی ذر التَّفکر» وقتی نماز می خوانده دیگر فکر نمی کرده مثلاً. اما در مورد سلمان اگر می خواستند بگویند که ده درجه ی ایمان را داشت، نماز می خواند فکر می کرد، غذا می خورد فکر می کرد، می خوابید فکر می کرد، در خواب هم فکر می کرد. خواب هشل هفت که نمی دید. ما در خواب هم خواب هستیم. در بیداری هم خواب هستیم. یعنی در خواب که خواب های هشل هفت می بینیم در بیداری هم افکارمان دنبال همان افکار هشل هفت در خواب است. خوشا آنان که دائم در خوابند! چون بالاخره این هم یک عالمی دارد برای خودش. عالم حیوانیت خودش یک عالمی است، صفایی دارد. تا حالا دیده اید که این حیوانات مثلاً روزه بگیرند؟ هیچ نه تکلیف دارند نه هیچ چیز. راحت هستند. می خورند، می خوابند. چه کنیم که آرزوی خیلی از انسان ها رسیدن به این مقام است. چه موقع می شود ما راحت شویم از این نماز خواندن، از این روزه گرفتن راحت شویم، خوب یک سر بگو بشویم الاغ، بگو بشویم یک حیوان بالفعل، خوب آرزو، شما ندیده ای، نشنیده ای، خود شما تا حالا آرزو نکرده ای؟ بگویی کاش که ما بچه بودیم، بزرگ نمی شدیم، چقدر صفا داشت بچگی، یعنی نفهمی، بی شعوری، حیوانیت چقدر صفا داشت. شما بزرگ شده ای، آرزوی دوران بچگی و حیوانیت را می کنی. چقدر بچه ها خوش هستند، اصلاً نه غم دارند، نه غصه دارند، نه فکر، نه خیال، کیف می کنند، صفا می کنند، با یک حالی بیان می کنی، یعنی دوست داری همین الان یک حیوان بالفعل شوی. بعد می گوییم که ما مسلمان هستیم، می گوییم ما شیعه هستیم، ما عدلیه هستیم، امام زمان ما امام زمان ماست. منتظرش هستیم. امام ماست؟ ما مأموم او هستیم؟ ما پیرو او هستیم، ما شیعه او هستیم؟ بعد می گوییم چرا نمی آید. یکی از بزرگان بزرگان، در یکی از نوشته هایشان نوشته بودند که با وجود این همه که ندای «أجل ألا ظهورك» می دهند و مرتب ظهور امام زمان را تقاضا می کنند، چطور امام زمان نمی آید. و در جواب فرموده بودند خودشان که نمی دانیم چرا نمی آید، خدا می داند. اگر منتظر است که مرید پیدا کند، این همه مرید، شبانه روز دارند می گویند که «اللهم كلِّ وليك حجة ابن الحسن» همین طور دعا می کنند تقاضای تعجیل در ظهور. وقتی امثال ما هم نفهمیم که چرا امام زمان نمی آید، خوب باید هم نیاید. می گوییم همه چیز آماده است، از نظر ما همه چیز مهیاست ولی وقتی خوب دقت می کنیم می بینیم نه، هیچ چیز مهیا نیست. همه چیز عین همان زمانی است که حضرت غایب شد. اگر غایب نمی شد می کشتندش، الان هم اگر ظاهر شود می کشتندش. هیچ فرقی نکرده. از روی دوستی می کشتند. می گویند که این اختلافات بین مراجع این ها چیست؟ برای چه این همه مراجع اختلاف دارند؟ جمع کنند اختلافات را، این ها موجب وهن اسلام است. کاری که خود امام زمان (ع) کرده. از حضرت سؤال می کند، یک سؤال شرعی می نویسند، حضرت در جواب می نویسد در زمان غیبت صغری، که در مورد این سؤال شرعی شما دو روایت است، یک روایت می گوید این طور عمل کن، یک روایت می گوید آن طور عمل کن، حضرت نمی گوید چه کار کن، نمی گوید کدام درست است، می گوید دو تا روایت دارد. ترویج و تبلیغ اختلاف. «اختلاف اُمَّتی رَحْمَةٌ». خوب کسی که تاب تحمل اختلافات متخصصین و کارشناسان دین را ندارد، خودش را هم از متخصصین و کارشناسان دین می داند. امام زمان بیاید؟ اگر امام زمان بیاید این کار را تأیید کند می گوید من خودم گفتم، امام زمان می فرماید من خودم این راه را ترسیم کردن برای فقها در زمان غیبت، که فقها با هم اختلاف داشته باشند، من خودم غایب شدم که این ها دستشان به من نرسد، من خودم خودم را به این ها نشان نمی دهم، نمی گویم نظرم چیست. آن وقت اختلاف بین فقها و مراجع و مجتهدین جایز نیست؟ موجب وهن اسلام است؟ خوب پس دیگر حوزه ها را جمع کنیم دیگر. مرجعیت جمع شود، حوزه ها جمع شود، موجب وهن اسلام هستند، اختلافات این ها موجب وهن اسلام نیست، این برداشت های ما موجب وهن اسلام است. مردم اگر نمی فهمند، تفرقه پیدا می کنند به خاطر اختلافات مراجع، مردم را باید با شعور کرد، مردم را باید به فهم رساند که بفهمند وظیفه ما در زمان غیبت غیر از این نیست. ما مکلف به واقع احکام الهی نیستیم. ما مکلف به عمل به وظیفه ی ظاهری دینی هستیم. وظیفه ی ظاهری دینی ما هم تقلید از مراجع است، گوش کردن به حرف کارشناس است. مسأله ی تقلید یک امر عقلایی است. اگر مردم نمی فهمند خوب فهم این ها را باید بالا برد، نباید به مراجع تقلید گفت شما ساکت شوید، نباید به آن ها گفت شما نفس نکشید چون مردم نمی فهمند، خوب به مردم بگوییم شما فهم پیدا کنید. خدا رحمت کند شهید مطهری، به او گفتند این سخنرانی هایی که شما می کنی خیلی سطحش بالاست، مردم نمی فهمند، سطحش را بیاور پایین، فرمود چرا به من می گویی سطح را بیاورم پایین، به مردم بگویید سطحشان را بیاورند بالا. این ها یک واقعیاتی است که اگر این اتفاقات نیافتد امام زمان ظهور نمی کند. ظهور حضرت بند به عقول ماست. چقدر عقل پیدا کنیم. فلذا گاهی لازم است که ما از عمل بزنیم، یعنی از عمل زده شود، بگوییم چرا در این جامعه بی نماز زیاد است، چرا خیلی جوان ها روزه نمی گیرند، چرا خیلی جوان ها منحرف شده اند. چرا فساد زیاد شده، فحشا زیاد شده، علتش می دانید چیست؟ علتش این است که قبلاً اگر این مسائل نبود، فرض می کنیم، اگر این مسائل نبود به خاطر ارق دینی بود، نه به خاطر شعور دینی، به خاطر آن احساسات دینی بود که مردم داشتند، از رهبرانشان خوششان می آمد، رهبرانسان را دوست داشتند، وقتی که رهبران دینی آن ها به آن ها می گفتند این کار را نکنید، این کار خوب نیست، نکنید، این ها می گفتند چشم، ما به

عشق شما پا روی نفسمان می گذاریم دور این عمل و دور این گناه را خط می کشیم، عشقی کار می کردند، حالا اگر شما بخواهی که مردم را به معرفت و فهم و شعور برسانی، کسانی که یک مقدار کله شان فعالیت پیدا می کند و بوی قرمه سبزی می دهد، احساساتشان ضعیف می شود، تحت الشعاع قرار می گیرد. این هم تقریباً می توانیم بگوییم که بدون استثنا است. یعنی تمام آن کسانی که، شما الان خودتان را حساب کنید می بینید، اوایل احساسات مذهبتان خیلی زیاد بود، و اسم آن احساسات را می گذاشتید ایمان، می گفتید خیلی ما سابقاً ایمانمان خوب بود، ایمانمان قوی بود، بچه که بودیم چقدر علاقه داشتیم، شوق داشتیم، چقدر به نماز میل داشتیم، به روزه گرفتن تمایل داشتیم، اما حالا که بزرگ شده ایم با این که فهمان، معرفتیمان نسبت به دین بیشتر شده اما دیگر آن شور و آن عشق و آن میل دیگر در ما نیست. تقریباً می شود گفت که بدون استثنا همه همینطور هستیم. تا قبل از این که به مباحث خودشناسی بیایم خیلی شور و شوق و عشق و میل و علاقه، هنوز به آخر دوره نرسیده می بینی که یک آدم بی خودی شده ای، بی احساس، قبلاً یک روزه می خواندند کلی اشک می ریختی، کلی زجه می زدی، تو سرت می زدی، حالا هر چه روزه می خوانند تکان نمی خوری، این احساسات کجا رفت، آخر چه شد، گفتند که خودشناسی پیدا کن ایمانت زیاد می شود، ما که خودشناسی پیدا کردیم ایمانمان از دست رفت؟ از این طرف که این طور شده، از آن طرف هم شده، وقتی یک مصیبتی به تو می رسد، قبلاً خودت را می باختی حالا دیگر خودت رانمی بازی، اگر یک نعمتی به تو می رسد خودت را گم می کردی، حالا دیگر یک نعمتی به تو برسد خودت را گم نمی کنی، کارهایت روی حساب نبود ولی حالا کارهایت روی حساب است. قبلاً همین طور عشقی کار می کردی، حالا نه، فکر می کنی، تدبیر می کنی، اندیشه می کنی، یک کسی با یک کسی که ارتباط داشت با این جلسه رفیق بود، بعد از مدتی این گفته بود که من می خواهم بیایم ببینم که شما کجا می روی، کدام جلسه می روی، آمده بود و گفت که از شهرستان هم آمده بود، آن طرف هم شهرستان بود جلسه هم نمی آمد فقط نوار گوش می کرد، گفت من آمده ام فقط شما را ببینم، گفتم خوب دیدی؟ گفت می خواهم ببینم چه کار کرده ای با این؟ چه گفته ای شما؟ ما این را اصلاً آدم حساب نمی کردیم تا حالا، اصلاً جز آدم حساب نمی کردیم، اسمش هم گفت، اسم یک حیوانی را گفت، گفت به او می گفتیم فلان فلان، اسمش را گفت به علاوه اسم آن حیوان، حالا آمده بعد از در عرض مدت بسیار کوتاه می بینیم اصلاً این یک چیز دیگر است، ما هر کاری می خواهیم کنیم باید بیایم با این مشورت کنیم، به این جا کار رسیده، آمده در کارهای اقتصادی وارد شده، چنان خرید و فروش می کند ما مات مانده ایم که این چه شده، چطوری این طوری شده، دور تمام آن کارهایی هم که قبلاً می کرده و رفقا و همه را خط کشیده. معرفت، خودشناسی، کارش این است، درست است بعد از مدتی می بینی احساسات نیست، اما فکر کن بین چه جایش آمد، چو ایزد ز حکمت ببندد دری / ز رحمت گشاید در دیگری، بین چه جایش آمد، قبلاً چون علاقه داشتی نماز بخوانی نماز می خواندی، حالا چون می فهمی که باید نماز بخوانی وظیفه ی تو بندگی خداست، بلند می شوی نماز می خوانی لذت هم نمی ببری، فقط لذت می ببری که دارم به وظیفه ام عمل می کنم، همین، قبلاً نماز می خواندی یک صدای قشنگی در نماز از خودت در می آوردی مثلاً صدایت را می کشیدی، صفا می کردی، این ها همه اش صفای روانی است دیگر، می دانید که، بحث کرده ایم در گذشته، حالا دیگر نه، نمازت را خیلی سنگین و رنگین و سریع تند و تند می خوانی و السلام علیکم بلند می شوی در می روی، می روی به کار و زندگی می رسی. قبلاً خوب این طوری نبود اما حالا نه، حالا خیلی مختصر، سر و تهش را جمع می کنی، می روی می گویی کارهای واجب تر دارم. بعد از مدتی دوباره بر می گردد، ولی عشق اول داریم، عشق آخر داریم، عشق اول وقتی معرفت آمد خورده خورده ضعیف می شود، عشق اول چیست؟ عشق به کمال است، عشق آخر بعد از کمال است، وقتی کامل شدی دیگر عشق به کمال نداری، تا وقتی نداری دوست داری، میل داری، کشش داری که بشوی، وقتی شدی، دیگر آن کشش نیست، این جذبه و این کشش و این میل دیگر یک میل دیگری است، از یک نوع دیگر است، که این را می گوییم میل بعد از ایمان، که اگر کسی به معرفت ایمانی رسید آن وقت در او میل و علاقه و کشش دیگری ایجاد می شود. فلذا فرمودند که بعضی از بزرگان تمام نمازهایی که خوانده بودند طی سی سال همه را دوباره قضا کردند، گفتند آخر شما با این مقام و با این درجه، شما چرا؟ گفته بود که نمازهایی که می خواندم در نماز لذت می بردم، کیف می کردم، حالا شک کرده ام، من نکنم آن نمازهایی که می خواندم به خاطر این بود که کیف می کردم، برای خدا نمی خواندم، نماز می خواندم که کیف کنم، اگر می گفتند چرا نماز می خوانی، نماز می خوانم اما چرا نماز می خوانم، چون کیف دارد، مزه دارد، لذت دارد، حالا رسیده ام به جایی که نه، نماز را باید بخوانم چون خدا گفته، خدا دستور داده نماز بخوانم من هم می خوانم، تند تند می خوانم به وظیفه ام، زیادی تند بخوانم باطل می شود، یک خورده هم شل بخوانم، خوب برای چه شل بخوانم؟ لذت ببرم؟ قرار نیست لذت ببری، بگذار لذت خودش بیاید سراغت، بگذار غرق در لذت شوی. تو به وظیفه عمل کن، خدا بلد است به وظیفه عمل کند. کار به جایی می رسد تمام زندگی می شود لذت. دیگر نه غم داری نه غصه. «ألا إن أولیائ الله لا خوفاً علیهم و لا هم یحزنون» علامه طباطبایی نقل فرمودند از قول ایشان که فرموده بود در نماز دیدم که حوری آمد، حوری های بهشتی آمدند در کنار من و سعی کردند توجه من را به خودشان جلب کنند، و می گوید که حالا یادم نیست که از استادش می پرسد بعداً یا در نماز به او الهام می شود که اگر به این ها توجه کنی در همین مرحله می مانی. اما اگر به این ها توجه نکنی، خوب لذت دارد، اما به این لذت

توجه نکن، کارت را انجام بده، وظیفه ات را عمل کن، نماز باید بخوانی نماز بخوان تا سلامت را بدهی و بروی به کارت برسی، انجام بده، آن که خدا گفته، خدا گفته این کار را کن می گویی چشم. انجام بده برو جلو. که اگر توجه نکنی آن موقع مقامات بالاتر را به تو می دهند، اما اگر به این ها توجه کنی در همین مرحله می مانی، مشغول می شوی، مشغول می شوی به مرحله ای که روان است، در عالم برزخ می مانی، به عالم قیامت نمی رسی، به بهشت قیامت نمی رسی، به همان بهشت برزخی سرگرم می شوی. گاهی این طور است که ما می بینیم در جامعه ظاهراً بی دینی حاکم است. اما حقیقتاً این طور نیست. یعنی همین هایی که نماز نمی خوانند همین هایی که روزه نمی گیرند، همین ها دلشان مملو از محبت است. همین ها علت این که نماز نمی خوانند چیست؟ این است که قبلاً نمازی که می خواندند به عشق یک عده آدم هایی بود که حالا ارادتشان نسبت به آن آدم ها کم شده یا از بین رفته. دیگر برای چه نماز بخواند. تا حالا این آقا را من دوست داشتم، این قشر را من دوست داشتم، آن ها می گفتند نماز بخوان من هم می گفتم به عشق شما من نماز می خوانم، حالا دیگر دوستتان ندارم، از شما خوشم نمی آید، دیگر من برای چه نماز بخوانم، آن عشق وقتی نبود، این به خاطر آن عشق نماز می خواند، حالا وقتی آن عشق نیست می گوید نماز چرا بخوانم، روزه برای چه بگیرم، برای چه کسی بگیرم، برای این ها؟ این ها که من دوست ندارم، من که از این ها خوشم نمی آید، حالا چه شده؟ رسیده به جایی که می گوید من روی علاقه دیگر، چه شده که دیگر به این ها علاقه ندارد؟ این ها که همان ها هستند، به خاطر این که قبلاً یک چیزهایی را نمی فهمید، حالا یک چیزهایی را فهمیده، فهم بالا رفته، ولی این فهم کامل نیست. مشکل آن قبلی ها چه بوده، مشکل آن قبلی ها این بوده که به همان مقدار رضایت دادند، دیدند مردم روی عشق و روی علاقه نمازشان را می خوانند، روزه شان را می گیرند، بسشان است، ول کردند، سعی نکردند که یک کاری کنند این ها فهم پیدا کنند، شعور پیدا کنند، که دیگر عملشان، نمازشان، عبادتشان، اطاعتشان بر اساس معرفت باشد، مرتب هم گفته اند عشق، مرتب هم گفته اند محبت، گفتند هر چه محبت داشته باشی بهتر، اما معرفت چه؟ از معرفت کم گفته اند، این قدر که از محبت گفته اند از معرفت نگفته اند، چون آن ها این کوتاهی را کرده اند، الان نسل موجود ما با کمبود محبت که مواجه شد کمبود معرفت هم که داشت فلذا می بینیم بی نماز است، بدون روزه ماند، بدون عمل ماند، آن عشق و آن محبت باید مقدمه می شد برای ایجاد معرفت، حالا که من را دوست داری، بنشین حرف من را گوش کن، قبول کن، باور کن، تصدیق کن، بفهم، باید این را می گفتند نه این که حالا که من را قبول داری برو برای من این را بخر بیاور، حالا که من را دوست داری، مثلاً فرض کنید که هر چه من می گویم بگو چشم، دستورالعمل های تعبدی، دستورالعمل های تعبدی سر جای خودش اما باید از دیاد معرفت و فهم و شعور و عقل هم باشد، که اگر یک روزی تو نبود، این خودش بتواند گلیم خودش را از آب بکشد، بی نماز نشود، بدون روزه نماند، بدون عمل نماند، منحرف نشود، فساد اخلاقی پیدا نکند، جایگزین آن عشق و علاقه باید معرفت باشد. حالا الان یک مرحله اش طی شده، آن مرحله ای که طی شده کجاست؟ دیگر عملکردش بر اساس عشق و علاقه نیست. دنبال این می گردد ببیند که چه کسی حرف حسابی می زند. به حساب امروزی ها می گویند روشن فکر شده. حالا باید به او ارائه کرد، حالا باید به او بینش داد، باید به او معرفت داد، این قدر که باید در مباحث معرفتی کار کنیم و کمبود داریم، در عشق و علاقه و محبت کمبود نداریم، عشق و محبت هست. تشنگی هست. شما آب زلال و گوارا بیاور تا ببینی که چقدر تشنه وجود دارد. خوب حالا این بحث هایی که تا این جا گفتیم یک خورده اش از اسرار بود. به همین خاطر هم امام زمان ظهور نمی کند. چرا؟ چون اسرار را هویدا می کرد. ولی خوشبختانه تا الان ما هر جلسه اسرار را هویدا می کنیم. ولی رفقا مثل این که ظرفیت دارند. یعنی جمع یک جمعی است که بحمدالله خصوصی است، علی رغم این که خصوصی نیست، در باز است هر کسی بیاید آمده، و این البته خودش نشانه ی این است که سطح معرفت و فهم و شعور عمومی مردم در جامعه بالا رفته. نگاه نکنید به ظاهر این درخت ها در زمستان که ببینید برگ ندارد، خشک است، برهنه است، بگویی این درخت ها خشک شده بکنیم، ببریم ببریم چوب هایش را برای کارهای دیگر، تبدیل کنیم به در و پنجره، بسوزانیم، نه، یک خورده حوصله کن، یک خورده صبر کن، هوا که معتدل شود، ملایم شود، سرما کم شود، بارندگی به اندازه کافی باشد، کود مناسب بخورد، نور خورشید برسد، حرارت مناسب، کم کم می بینی که همین درختی که ظاهرش خشک است جوانه می زند، درختی که واقعاً خشک شده جوانه نمی زند، واقعاً خشک شده، درختی هم که ظاهراً خشک شده شبیه همان درختی است که واقعاً خشک شده، عین هم هستند، نگاه می کنی می گویی این ها که همه بی نماز، بدون روزه، بدون عبادت، بدون اطاعت، این ملت کفر زده، تعجب می کنیم چرا بلا نمی آید از آسمان، چرا زمین دهان باز نمی کند، نه، این ها همه محبت اهل بیت در دلشان است، این درخت ها ریشه دارد، ریشه اش سالم است، این درخت زنده است. «مَثَلُ كَلِمَةٍ طَيِّبَةٍ كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَرِيشُهَا ثَابِتٌ» ریشه اش ثابت است، مستقر است، در زمین است. «وَفَرَعُهَا فِي السَّمَاءِ» شاخ و برگش روی آسمان است، بالاست، شاخ و برگ را نگاه نکن، ریشه را ببین، دین یک اصل دارد، یک فرع دارد، درخت چطور ریشه دارد، اصل دارد، فرع دارد، دین هم اصل دارد، فرع دارد، هم اصل دارد، فرع دارد، اصلش آن محبتی است که در دلش است، که کم کم منتهی می شود به این که معرفت پیدا کند، دنبال معرفت برود و از دیاد معرفت پیدا کند و بعد کم کم می بینی عملش درست می شود. این درختی که ظاهرش خشک بود کم کم میوه می دهد، میوه های شیرین. ولی چه موقع میوه می دهد، باش تا صبح دولتش بدمد/ کین هنوز از نتایج سحر است. اگر الان می بینی که شاخ و برگ پیدا کرده ای هنوز به میوه نرسیده ای، عجله نکن، این هنوز از نتایج سحر است، باش تا صبح دولتش بدمد، همه ما نارس هستیم فعلاً، وقتی رسیده می شویم که حضرت تشریف می آورند.